

دو نکته در تاریخ مغول

نکته اول - کاوان بجای کاویان

آخرین پادشاه ایلخانی انوشروان نامی بود که بسال ۷۴۴\1343، ملک اشرف چوپانی او را بسطنت برداشت و حدوداً تا سال ۷۵۶\1355 بنامش حکم راند. شادروان عباس اقبال در کتاب تاریخ مغول، در باره انوشروان مینویسد که "بعضی او را قبچاقی و بعضی از اولاد هولاکو و برخی از نژاد کاویان دانسته اند"^(۱). نسبت اخیر، یعنی نژاد کاویانی انوشروان مغول، نامعقول و نامربوط مینمود، چون نیت ملک اشرف از نشانیدن انوشروان بر تخت سلطنت، رعایت یاسا یعنی قوانین چنگیزی بود که بموجب آن میبایست خان از خاندان چنگیز باشد. وحرمت یاسا در بین ترک و مغول چنان بود که حتی پس از زوال دولت ایلخانی، امیر تیموری که فتوحاتش کمتر از چنگیز نبود، جز امیری عنوان دگر نپذیرفت و از برای تشرف خود و خانواده اش، شاهزاده چنگیزی، سرای ملک خانم را بستد تا لقب "گورکانی"، یعنی دامادی آل چنگیز، یافت، و از اعقاب چنگیز، سیورغاتمیش نامی را بر تخت خانی نشاند و همانند سلاطین سلجوقی که سکه و خطبه بنام خلیفه عباسی میزدند و میخواندند، تیمور، سکه بنام سیورغاتمیش خان زد و در رأس فرامینش نوشت: "سیورغاتمیش خان یرلیغیندین، امیر تیمور گورکان سوزیندین" یعنی کلام سیورغاتمیش خان است و گفته امیرتیمور گورکان. بدین سان، فرامین ملک اشرف هم مزین بطغرای انوشروان بود که نمونه ای از آن بامضمون: "انوشروان عادل یرلیغیندین" در مرقعی از خزینه طویقاپو سرای استانبول محفوظ است (شکل ۱).

نوشته زیر شکل ۱: قسمتی از فرمان انوشروان ایلخانی، تبریز حدود ۷۵۰\1350،

ص ۹۱، از مرقع B911 در خزینه طویقاپو سرای، استانبول.

هم و غم ملک اشرف، تبعیت امرای ترک و مغول بود از او، و "از نژاد کاویان" بودن انوشروان، از برای او دردی را دوا نمیکرد. علاج یاسا، حکمرانی بنام خانی بود از خاندان چنگیز. منشأ روایت مرحوم اقبال نیز نامعلوم بود تا اینکه در کتاب جدیدالانتشار ذیل تاریخ گزیده به جمله زیر بر خورد کردم: "و ملک اشرف ... انوشروان نامی را که قبچاقی او بود و نژاد او از کاویان بود نام

پادشاهی بر او انداخت و بر تخت نشاند و او را انوشروان عادل نام کرد^(۲). مصحح محترم کتاب که از روی صداقت عالمانه درذیل صفحه تصریح کرده اند که در اصل متن، لغت "کاونان" بکار رفته، ظاهراً پیروی از رأی مرحوم اقبال، کاونان را به کاویان بدل کرده اند، حال آنکه کاونان صحیح است و نه کاویان.

کاونان جمع کاون است که نگارش فارسی لغت مغولی ke'un است بمعنی شاهزاده اصیل چنگیزی (۳) که در دوره ایلخانی برای تمیز شاهزادگان چنگیزی غیرهولاگویی از هولاگویی بکار میرفت^(۴). معروفترین آنان اریاکاون بود جانشین ابوسعید بهادر خان، از اعقاب برادر هولاگو، یعنی اریغبوکا بن تولی بن چنگیز.

تا قبل از جلوس اریاکاون، نگارش "کون" متداول بود چنانکه در تاریخ اولجایتو نام دو تن از شاهزادگان چنگیزی "تیمور کون" و "بوجیر کون" نوشته شده است^(۵)، ولی در دوره زمامداری اریا، دیوانیان بر اسم او الفی افزودند تا نام "اریاکون" در رأس فرامین به ضم کاف خوانده نشود و مایه تمسخر قرار نگیرد. از آن پس نگارش کاون برقرار شد^(۶). بنابراین انوشروان ایلخانی از نژاد چنگیزیان است از رده غیرهولاگویی که در اصطلاح آنروز "نژاد کاونان" میگفتند.

(۱) عباس اقبال، تاریخ مغول، تهران ۱۳۴۷، ص ۳۶۳

(۲) زین الدین بن حمدالله مستوفی قزوینی، ذیل تاریخ گزیده، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۷۲، ص ۳۵. قیچاچی یا قیجاجی درین جمله بمعنی خادم مسئول البسه است و محتملاً قرائت غلط این لغت منشأ نسبت "قیچاقی" انوشروان شده است.

(۳) G. Doerfer, Turkische und Mogolische Elemente im Neupersischen, Wiesbaden 1963, p. 455

(۴) ظاهراً "کاون" بر اعضاء خاندان چنگیز بطور اعم اطلاق میشده است چنانکه حافظ ابرو، طغایمور را فرزند سوتای کاون بن بابا بهادر از نواده های جوجی قسار بن ییسوکای بهادر یعنی پدر چنگیز خان دانسته، حافظ ابرو (ذیل جامع التواریخ رشیدی، باهتمام خ. بیانی ص ۲۰۰)، در اصل متن، بغلط "سودای کاو بن بابابهادر"، از نسل "جوجی قارین ییسوکا بهادر" نوشته شده است که بطریق فوق الذکر باید اصلاح

گردد). مستوفی نیز دربارهٔ بازمانگان جوجی قسار میگوید: "اکنون ایشان را کاون میخوانند" و ایضاً برای نوادگان چنگیز از نسل پسرهایی بغیر از چهار پسر اصلیش: "ایشان در مرتبهٔ کاونی اند" (تاریخ گزیده، ص ۵۷۱-۵۷۰).

(۵) ابوالقاسم عبدالله بن محمد الکااشانی، *تایخ اولجایتو*، بکوشش مهین همبلی، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۷۶
(۶) بعداً در برخی از متون، کاون بتحریف، گاون نوشته شد.

نکتهٔ دوم - امیره دباج ، مرد یا زن؟

از حکام گیلان، نام امیره دباج در تواریخ دورهٔ مغول مشهور است، و سبب آن دو چیز است : یکی اینکه قطب‌الدین شیرازی (1310-1236/۱۲۳۶-۷۱۰)، طبیب، ریاضی‌دان، منجم و فیلسوف معروف آن دوره، دو اثر مهم خود از جمله کتاب *درة التاج لغرة الدباج* را بنام او تألیف کرده و دیگر، درگیری اوست با سپاهیان مغول در یورش ایلخان اولجایتو (سلطان محمد خدابنده) به گیلان (۱۳۰۶/۷۰۶). علیرغم این شهرت، مفهوم واژهٔ "امیره" در نام این شخص گنگ مانده، و شادروان عباس اقبال در *تاریخ مغول خود*، این واژه را مؤنث "امیر" پنداشته، اورا "زنی از خاندان اسحاقوند" معرفی کرده‌اند. (۱) حال آنکه او مرد بوده و واژهٔ امیره عنوان فرمانروایان محلی گیلان بوده است. شواهد این مدعا بشرح زیرند:

۱- خود قطب‌الدین شیرازی در مقدمهٔ *درة التاج* مینویسد: "از آنجا کی ایزد تبارک و تعالی، انتظام جواهر مفاخر و اجتماع غرایب مناقب، در ذات شریف و عنصر لطیف شهریار معظم، سلطان جیل و دیلم، جمشید عهد، اسکندر وقت، شمس‌الدین و الدین، فخرالملوک و السلاطین، قانع‌الکفره و المشرکین، قاهر الخوارج و المتمردین، محیی‌العدل فی العالمین، مظهر الحق بالبراهین، المخصوص بعناية رب العالمین، دباج بن السلطان السعید حسام‌الدوله و الدین، فیلشاه بن الملک معظم سیف‌الدین رستم بن دباج، ادام‌الله تضاعف جلاله، و کفاه فی الدارین نهاییهٔ آماله و صرف عین‌الکمال عن کماله..." (۲).
بغیر از کاربرد تمثیلاتی که دباج را همانند بزرگمردانی چون اسکندر و جمشید دانسته، قطب‌الدین،

جلال و آمال او را به ضمیر "ه" مذکر مشخص کرده و نه "ها" مؤنث.

۲- در چاپ فعلی تاریخ اولجایتو منسوب به ابوالقاسم کاشانی، آمده است که "... قصبه کشت، که در قدیم دارالملک ملوک اسحاق وند بوده و اکنون حاکمش امیر دجاج پسر فیلشاه است، پادشاهی بزرگ، بلند همت، بسیار عطیت، هنرمند،..". (۳) اگرچه اعتماد و استناد به لغات مندرج در چاپ غلط آلود این متن دشوار است، در صحت کلمه "پسر" تردید روا نیست چون اگر لغت دیگری دال بر زینت دجاج در اصل این عبارت بکار رفته بود میبایست تعیین نسبت با فیلشاه کند مثل دختر ویا خاله، و تحریف این لغات به "پسر" بعید است. بعکس، نگارش امیر بجای امیره را باید ناشی از آن دانست که کاتب نسخه اساس، و یا مصحح کتاب، "ه" آخر "امیره" را حذف کرده تا بزعم خود، از آن امیر مذکر بسازد، زیرا این تنها متنی است که دجاج را با عنوان امیر مینامد و نه امیره.

۳- متنی که روشنگر معنای "امیره" است ظفرنامه منظوم حمدالله مستوفی است که هنوز بچاپ نرسیده و دستنویسی از آن در کتابخانه بریتانیاست. در فصل "جنگ گیلان"، سلطان گرای نامی که با آن خطه آشنائی داشت به اولجایتو میگوید:

دوازده امیره در آنجاست شاه	بفرمان هر یک فراوان سپاه
بگویم بر پادشا نامشان	همان نام مأوا و آرامشان
بفومن دجاج است سردار و شاه	کی برگاشت (۴) رو زین گزین پیشگاه
به شفت اندرونست گیلی ملک	بشاهی برآورده سر بر فلک
چو عبدالملک مهتر تنسرت (۵)	شرف دوله بر رشت کشته (۶) سرست
رکابه (۷) سرآمد به تولیم شاه	به از خود نداند کسی را بجاه
چو صلوک در مرز کوچسپهان	بشاهی بسته همیشه میان
محمد کی سالار بودش پدر	به کوتم (۸) بشاهی بسته کمر
چو نوپادشاهست در لاهجان	بهر چیز افزون تر از دیگران
بمرز تمیج (۹) محمد سرست	کی از تخم ساسان ورا گوهراست
به گسکر (۱۰) شرف دوله دارد نشست	گرفته چنان جای خرم بدست
بمرز کرجی یکی خویش کام	کی خوانند هندوشه او را بنام

به اصفهید است احمد نامدار کی ایل است باخسرو کامکار(۱۱)

بنابراین "امیره" لقب حکام محلی گیلان بوده و احتمالاً در اصل، ترکیبی از لغت تازی امیر و پسوند پهلوی ag بوده که بمرور زمان به امیره مبدل شده است.

و اما سبب درگیری با دجاج این بوده که به پیروی از پیشینیان خود، یعنی هولانگو و غازان، اولجایتو قصد تسخیر شامات و مصر داشت، ولی استهزاء فرمانروای ماوراءالنهر، دوا خان (از نسل جغتای بن چنگیز)، که "بیشه" گیلان ناگرفته ادعای جهانگیری دارد، نایره غضبش را بر انگیخت و برآن داشت که گیلان را مسخر کند. بصوابدید مشاوران، اخطاریه ای بملوک آنجا فرستاد تا مطیع و منقاد ببارگاه ایلخان آمده، تقبل پرداخت خراج کنند. ابتدا، امیره دجاج که مهتر ایشان بود، ببارگاه آمد تا شاید دفع قائله کند. ولی بدلیل اخاذی و طمع بیش از حد امراء مغول، توقف را جایز ندانسته، شبانه بگریخت و مصرع "کی برگاشت رو زین گزین پیشگاه" اشاره بآن دارد. سپس لشکر مغول از چهار سو به گیلان سرازیر شد. از ملوک محلی بعضی فوراً تسلیم شدند و برخی طریق مقاومت پیش گرفتند، از آن میان، امیره دجاج پس از نبردی سخت، امیرالامرا قتلغشاه نوپادشاه را بکشت و سپاهیان او را فراری داد. تواریخ مغول مدعیند که بخونخواهی امیر قتلغشاه، اولجایتو بفومن حمله برد و نفرات دجاج را تار و مار کرد و حاکم لاهیجان، نوپادشاه، بدرگاه ایلخان آمده سر تسلیم فرود آورد(۱۲). ولی عدم ذکر عاقبت کار امیره دجاج از یکسو و تعیین نکردن داروغه مغول بر آن نواحی از سوی دیگر حاکی از آنست که پیروزی مغول نیم بند بوده و قبول وعده خراج از نوپادشاه، بیشتر وسیله حفظ آبرو بود تا نشانه تسلط و پیروزی مغول بر گیلکان.

۴- استعمال عنوان امیره برای فرمانروایان گیلان تا زمان صفویه مرسوم بود چنانکه صاحب خلد

برین (تألیف ۱۰۷۸/۱۶۶۸) در مورد فرار شاه اسماعیل از ترکمنان آق قویونلو و پناهندگی او بدوران طفولیت به لاهیجان (۹۰۰/۱۴۹۴) مینویسد که قبل از وصول بدانجا، اسماعیل را قزلباشان از اردبیل بنزد "امیره مظفر" والی تول (تولیم) و بعد نزد "امیره سیاوش" والی گسکر و سپس نزد "امیره اسحق" والی رشت بردند(۱۳).

۵- شهرت امیره دجاج در فومن چنان شد که در زمان شاه اسماعیل صفوی فرمانروای دیگری

از آن خطه، بهمان نام و عنوان خوانده شد. او هم، بنا به عادت فومنیان، طریق عصیان در پیش گرفت

ولی بمجرد وصول خبر حرکت لشگریان قزلباش، از در عذرخواهی وارد شده، هدایا و پیشکش به پیشگاه شاه فرستاد. اسماعیل، بمنظور احتراز از درگیری در منطقه ای سخت و ناهموار، عذر او را پذیرفته، برای تحکیم روابط فیما بین یکی از دخترهای خود را بتزویج امیره دباچ در آورد (۱۴).
واضحاً "امیره دباچ" مرد است و نه زن.

ابوالعلاء سودآور

هوستون - ۲۶ آذر ۱۳۷۴

-
- (۱) ع. اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، تهران ۱۳۴۷، ص ۳۱۲.
- (۲) قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی، درة الداج لغرة الدباچ (بخش نخستین)، بکوشش م. مشکور، تهران ۱۳۱۷، ص ۹.
- (۳) ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی، تاریخ اولجایتو، بکوشش م. همبلی، تهران ۱۳۴۸، ص ۵۹. در باره ماهیت این کتاب که در اصل فصلی بوده است از جلد دوم جامع التواریخ رشیدی مربوط به سلطنت اولجایتو، و همچنین تغییرات بعدی ابوالقاسم کاشانی در آن رجوع شود به A. Soudavar, *The Saga of Abu-Said Bahador Khan, The Abu-Saidname*, in "The Court of the Il-Khans 1290-1340," Oxford 1996 (in Press).
- (۴) در اصل چنین است و محتملاً بمعنی "برتافت" است.
- (۵) در اصل: تستر، کاشانی (ص ۶۱): ینسر
- (۶) معلوم نیست که نوشته "کشته" در اینجا همان "کشت" کاشانی است در جمله فوق الذکر، و یا تحریف "گلدست" است که بگفته کاشانی (ص ۵۹) نام دیگر رشت بوده است.
- (۷) اسم رکابه نا معین است. کاشانی (ص ۶۱) حاکم کاشم (کالیشم؟) و قنفکوه را "رکابزن" نامیده. شاید هم در اصل "ریکاشه" بوده است، ترکیب ریکا (گیلکی: پسر) و شه، کلاً بمعنی شاهزاده.
- (۸) در اصل: بگویم. در مورد موقعیت کنونی کوتم و بعضی دیگر از نواحی گیلان رجوع شود بترجمه حدودالعالم توسط V.Minorsky، لندن ۱۹۷۰ ص ۳۸۸-۳۹۱.

(۹) در اصل: بمرت تیمج، ولی چند بیت دورتر، اصطلاح "مرز تیمج" بکار رفته است. کاشانی (ص ۶۰) و حافظ ابرو، ذیل، (ص ۷۴) "تمیجان" نوشته اند. احتمالا "بمرز تمیج" صحیح است.

(۱۰) در اصل: بلشگر

(۱۱) حمدالله مستوفی، ظفرنامه، نسخه خطی کتابخانه بریتانیا در لندن بشماره OR2833، ص ۷۳.

(۱۲) کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۵۵-۶۵.

(۱۳) محمد یوسف واله اصفهانی، خلد برین، بکوشش م. محدث، تهران ۱۳۷۲، ص ۷۰-۷۳

(۱۴) ایضا، ص ۲۷۲-۲۷۴